



کتابخانه
تخصصی
ادبیات

پژوهشگر ارجمند

برخی از صفحات کتاب حاضر (شناسنامه، فهرست و تعداد کمی از صفحات آغازین کتاب) برای استفاده بهتر و آشنایی بیشتر شما با کتاب بارگذاری شده است.

بدیهی است به دلیل رعایت حقوق مولف و ناشر تمام صفحات کتاب در دسترس نخواهد بود.

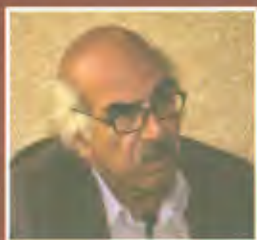
دفتر پنجم

تاریخ شفاهی
نشر معاصر ایران

حقوق بشر

گفت و گو با حقوق دانان نشر

محمد هاشم اکبریانی



سیدعلی آل داود



محمود آموزگار



محمد رضا بنی صدر



احمد بشیری



محمد هاشم اکبریان



خانه کتاب
اسفند ۱۳۹۸

سرشناسه: اکبریانی، محمدهاشم، ۱۳۴۴ -
 عنوان و نام پدیدآور: حقوق نشر: گفت‌وگو با حقوقدانان نشر/محمدهاشم اکبریانی؛
 ویراستار حسن هوشمند، حمیده نوروزیان
 مشخصات نشر: تهران: خانه کتاب، ۱۳۹۸ -
 مشخصات ظاهری: عکس (بخشی رنگی): ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س.م.
 فروست: موسسه خانه کتاب؛ ۶۹۲. تاریخ شفاهی نشر معاصر ایران؛ دفتر پنجم.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۲-۵۳۶-۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 عنوان دیگر: گفت‌وگو با حقوقدانان نشر.
 موضوع: حق مؤلف - ایران
 موضوع: حقوقدانان - ایران - مصاحبه‌ها
 موضوع: Copyright — Iran
 موضوع: Lawyer – Iran – Interviews
 شناسه افزوده: خانه کتاب
 شناسه افزوده: Book House Institute
 رده بندی کنگره: KMH۱۱۶۰/۲
 رده بندی دیویی: ۳۴۶/۵۵۰۴۸۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۸۶۴۵۱

تاریخ شفاهی نشر معاصر ایران (۵)

مؤسسه خانه کتاب (۶۹۲)



عنوان: حقوق نشر: گفت‌وگو با حقوقدانان نشر
 تاریخ شفاهی نشر معاصر ایران (دفتر پنجم)

تهیه و تنظیم: محمدهاشم اکبریانی

ویراستار: حسن هوشمند، حمیده نوروزیان

ناشر: خانه کتاب

نوبت چاپ: اول، اسفند ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

طراح گرافیک: علیرضا کرمی

صفحه‌آرا: عسگر ابراهیمی

بها: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۲-۵۳۶-۸

چاپ و صحافی: چاپ شادرنگ

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان فلسطین جنوبی و برادران مظفر، شماره ۱۰۸۰

مؤسسه خانه کتاب - شماره تماس ۸۸۴۲۴۹۸۵

فہرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	مقدمہ
۱۱	احمد بشیری
۴۹	سید علی آل داود
۱۱۷	محمد رضا بنی صدر
۱۴۱	محمود آموزگار

پیش گفتار

گرچه عباراتی چون «کپی‌رایت» سال‌هاست در میان اهل نشر و متخصصان آن رایج است اما «حقوق نشر» مورد توجه قرار نگرفته و مؤلفان، ناشران و عوامل مؤثر بر انتشار و توزیع کتاب چندان به آن توجه نداشته‌اند. قشری چون نویسندگان لازم است بر حقوق خود در نشر کتاب آگاه و در عقد قراردادهای بر این موضوع دقت داشته‌باشد، بر آن وقوف کافی ندارد. عدم توجه به حقوق نشر دلایل گوناگونی دارد. اصولاً وقتی سخن از نشر کتاب به میان می‌آید ذهن‌ها بیشتر سمت ناشر و کم‌وبیش کتاب‌فروش می‌رود. در این سه دهه که تمام فعالیت‌های حرفه‌ای خود را صرف کتاب و گسترش کتابخوانی کرده‌ام این نکته اهمیت فراوانی برایم داشته‌است که چرخه نشر یا فرایند تولید کتاب شامل حلقه‌ها و عناصری، همچون حقوق نشر است که هریک در جای خود اهمیت دارند. مؤلف که حروف را ابتدا در ذهن خود می‌پروراند و سپس بر صفحه، رایانه یا کاغذ می‌نشانند، ویراستار، حروفچین، صفحه‌آرا، لیتوگراف، چاپخانه‌دار، صحاف، بررس، قانونگذار عرصه نشر، پخش‌کننده کتاب، کتاب‌فروش، کتابدار، ناشر و ... همگی در کار انتشار کتاب نقش دارند و نمی‌توان هیچ‌یک از آن‌ها را نادیده گرفت.

موضوع مهم دیگر، نبود تحقیق و پژوهش در خصوص صنعت نشر و بخش‌های مربوط به آن است که باعث می‌شود رشته‌هایی چون حقوق نشر مورد غفلت قرار گیرند. متأسفانه منبع مشخص و قابل اتکایی که بتواند مبنای کار پژوهشگران قرار بگیرد وجود ندارد. به این ترتیب اگر قرار است منابعی وجود داشته باشد چه بهتر گفته‌های کسانی باشد که خود در این راه فعال بوده‌اند و عمر خود را در این راه صرف کرده‌اند.

«خانه کتاب» که یکی از مراکز و نهادهای مرتبط با کتاب بوده و تاکنون آثار فراوانی در این باره منتشر کرده‌است وظیفه خود دید منابع دست اولی را تدارک ببیند تا امر

پژوهش در زمینه بخش‌های مختلف نشر و از جمله حقوق نشر میسر شود. با چنین نگاهی بود که طرح «تاریخ شفاهی نشر معاصر» شکل گرفت. در این طرح، اصل بر آن است که همه عناصر مؤثر در عرضه کتاب موردنظر قرار گیرند و تاریخ حیات آن‌ها در دوران معاصر از خلال گفت‌وگو با سرآمدان هر رشته به تصویر کشیده شود. بی‌شک تاریخ نشر کتاب در ایران برخاسته از تاریخ زندگی حرفه‌ای ویراستار، موزع، حقوق‌دانان نشر، کتابدار و ... است و اگر آیندگان بخواهند درباره نشر امروز سخنی بگویند و پژوهشی انجام دهند، این کتاب‌ها منبع بسیار مهمی خواهند بود. قدم اول در این راستا را به تاریخ شفاهی ویراستاری اختصاص دادیم که شروعی بود برای کار در دیگر حوزه‌ها. در گام دوم به بخش کتاب پرداختیم که گفت‌وگو با سرآمدان توزیع کتاب در ایران را مدنظر قرار داده‌است. کتاب سوم به کتابفروشی‌ها اختصاص یافت و در چهارمین جلد از مجموعه تاریخ شفاهی به حروفچینی پرداخته شد. در این کتاب، پنجمین جلد از مجموعه تاریخ شفاهی نشر، به حقوق نشر توجه کرده‌ایم تا با گفت‌وگو با حقوق‌دانان و متخصصان این رشته، تاریخ تحولات آن‌را در چند دهه اخیر پیش روی خوانندگان و اهل تحقیق قرار دهیم.

امیدوارم توانسته باشیم به یکی از دغدغه‌های جامعه فرهنگی که حفظ و حراست از حیات فرهنگی جامعه است پاسخی مناسب بدهیم که صد البته این پاسخ، در حد توان و ظرفیت‌های ما است.

در انتها وظیفه خود می‌دانم از مجری طرح، آقای محمدهاشم اکبریانی و سایر همکارانشان و همچنین همه همکاران خودم در مؤسسه خانه کتاب که همدلانه چنین فعالیت‌هایی را پیگیری می‌کنند تقدیر کنم.

همین‌طور از مصاحبه‌شوندگان که همگی از سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی این خاک زرخیز هستند و نهایت همکاری را در انجام این مهم داشتند، سپاسگزارم.

نیکنام حسینی‌پور

مدیرعامل خانه کتاب

زمستان ۱۳۹۸

مقدمه

«حقوق نشر» پدیده‌ای است که می‌شود گفت از دهه بیست شمس‌ی به این سو اهمیت پیدا کرده است. قبل از آن موضوعی به‌نام حق‌التألیف، و به تبع آن حقوق نشر، چندان معنایی نداشت و نویسندگان صرفاً به چاپ کتاب خود راضی بود.

حقوق نشر به «حق مؤلف»، «ناشر»، «موزع» و کلیه دست‌اندرکاران نشر، می‌پردازد و به اختلافات پیش‌آمده رسیدگی می‌کند. اختلافاتی که در چند دهه گذشته، میان نویسندگان و ناشر، نویسنده و نویسنده، ناشر با ناشر و... وجود داشته نشان می‌دهد عوامل مؤثر در انتشار کتاب، و به‌ویژه مؤلف، آشنایی چندانی با حقوق و تکالیف خود نداشته و از دقت در آن غفلت ورزیده‌اند. این موضوع خود را در گذشته بیشتر نشان می‌داد. قراردادهای میان نویسندگان و ناشر در سه - چهار بند، خلاصه می‌شد و این در حالی بود که نویسندگان اصولاً نمی‌دانست باید در قرارداد به چه نکاتی توجه داشته‌باشد.

امروزه نیز نویسندگان و مترجمان به دلیل عدم آشنایی با حقوق خود در انعقاد قراردادها دقت به خرج نمی‌دهند و همین امر باعث بروز اختلاف شده و باعث قضائی شدن کار می‌شود.

آنچه در این کتاب مدنظر است پرداختن به تغییر و تحولاتی است که در تاریخ حقوق نشر در دوره معاصر رخ داده است. همان‌طور که گفته شد پیش از آغاز قرن حاضر، امری به نام قرارداد میان ناشر و مؤلف وجود نداشته است و با شکل‌گیری عصر جدید است که شاهد این پدیده هستیم. اما این قرارداد هم با گذشت زمان دگرگونی‌های فراوانی دیده است. در ابتدا این قراردادها بندهای بسیار محدودی داشته و در آن صرفاً به موضوعی

به نام حق التالیف و دفعات چاپ اشاره می‌شده است. در ادامه به دلیل اختلافات پیش آمده، و نیز مدرن شدن هر چه بیشتر صنعت نشر، قراردادها پیچیده‌تر شده و بندهایی در موضوعات مختلف را در خود جای دادند.

همزمان شکایات هم افزایش یافته و روابط در نشر، بیش از پیش نیازمند کار قضائی و حقوقی شد. این شکایات هم مسائل متنوعی را دربرمی‌گرفت؛ از سرقت ادبی گرفته تا حق التالیف، موضوع شکایت بود.

با همه این‌ها آن‌گونه که حقوقدانان می‌گویند، حقوق نشر در ایران نتوانسته از رشد قابل دفاعی برخوردار باشد. مثلاً و کیلی که به‌صورت تخصصی در مورد نشر کار کرده بسیار اندک است. در قوه قضائیه هم شعبه‌ای که مختص به نشر باشد و قضاتی متخصص در آن به کار دآوری بپردازند دیده‌ نمی‌شود. این امر زمانی که شاهد پدیده‌های جدیدی در نشر، مانند نشر دیجیتالی و اینترنت هستیم، بیشتر خود را می‌نمایاند.

همه این‌ها باعث شد تا موضوع حقوق نشر، در مجموعه تاریخ شفاهی نشر مورد توجه قرار گیرد و افراد متخصص این رشته که عمری را در این زمینه فعال بوده‌اند طرف گفت‌وگو قرار گیرند. پیش از این از این مجموعه کتاب‌های ویرایش، پخش کتاب، کتابفروشی و حروفچینی منتشر شده است و این پنجمین کتاب این مجموعه است.

در پایان از آقای نیکنام حسینی‌پور، مدیرعامل محترم خانه کتاب که این امکان را فراهم آوردند تا تاریخ شفاهی نشر، تدوین شود سپاس‌گزارم. همچنین قدردان تمام بزرگوارانی هستم که وقت خود را در اختیار اینجانب گذاشته و در گفت‌وگوها شرکت کرده‌اند.

محمد هاشم اکبریانی

دبیر مجموعه تاریخ شفاهی نشر معاصر ایران

زمستان ۱۳۹۸

گفت و گو با

احمد
بشیری



احمد بشیری

لطفاً خودتان را به‌طور کامل معرفی بفرمایید؟

احمد بشیری هستم. در سال ۱۳۱۰ به دنیا آمدم و اصالتی کرد دارم؛ از کردهای ساکن شمال خراسان، معروف به «کرمانج». در واقع اکثر قوم آن منطقه، در قوچان، شیروان و باجگیران ساکن هستند.

کار مطبوعاتی را از سال ۱۳۲۸ شروع کردم که دانش‌آموز دبیرستان بودم. برحسب تصادف، شعری از من در یکی از روزنامه‌های آن دوره، به همت معلم چاپ و باعث شد راه و مسیرم به سوی مطبوعات باز شود. البته پیش از آن هم در روزنامه‌های خراسان، کم و بیش از من اشعاری با اسامی مستعار چاپ می‌شد. اسم مستعار پایین سروده‌هایم می‌گذاشتم چون جرأت نمی‌کردم به اسم خودم مطلب چاپ کنم. شعری را هم برای مجلهٔ روشنفکر فرستاده بودم. آن‌زمان مرحوم فریدون مشیری صفحه ادبیات مجلهٔ روشنفکر را اداره می‌کرد؛ البته در مقطعی من را با اسم مستعاری که داشتم به این مجله دعوت کردند، ولی جرأت نکردم بروم. در واقع برای تبلیغ اشعارم چندان پیگیر نبودم تا این‌که به تهران آمدم و از سال ۱۳۳۲ در تهران مشغول کار روزنامه‌نگاری شدم و شروع کارم از روزنامهٔ صدای مردم بود.

مدتی بعد از حضورم در این روزنامه سردبیر آن شدم. البته در روزنامهٔ آژنک هم تفسیر سیاسی می‌نوشتیم. بعد از صدای مردم به مجلهٔ تهران

مصور رفتم و آن جا ماندنی شدم. عضو هیأت تحریریه تهران مصور بودم تا زمانی که تعطیل شد.

در سال ۱۳۵۸ هم که آقای مسعود بهنود چند شماره مجله را منتشر کرد، از من شعری چاپ شد، با عنوان «بنویس کودکم» منتها باز هم با اسم مستعار. مدتی هم سردبیر مجله تهران مصور بودم که منتقل شدم به بندر بوشهر و چند سال آن جا ماندم.

کار مطبوعاتی‌ام تا بعد از سال ۵۷ ادامه داشت و از آن پس، تعطیل شد تا حدود سال‌های ۷۰ یا ۷۲ که از طرف مجله گزارش دعوت به همکاری شدم و در آن جا ۱۰ سال با نام خودم مقاله نوشتم و بیشتر در حوزه دادگستری قلم می‌زدم. البته کارم بارها با آقای محمد یزدی به جنجال کشید.

پس از آن در زمان آقای هاشمی‌شاهرودی ممنوع‌القلم شدم. حتی به صاحب امتیاز مجله گزارش تأکید کرده بودند که اگر می‌خواهد در نمایشگاه مطبوعات شرکت کند، نباید مجلات با مقالات من را به نمایشگاه بیاورد. البته من هم حساسیت آن‌ها را درک می‌کردم، چون مستقیم به اوضاع خراب و نابسامان دادگستری آن مقطع حمله و کاستی‌های آنان را نقد می‌کردم و آن‌ها دوست نداشتند ایرادهای تشکیلات قضایی نوشته و منتشر شود، آن هم با آن شدت و حدتی که من می‌نوشتیم.

هیأت تحریریه مورد علاقه من در مجله گزارش هم بعد از ۱۰ سال از هم پاشیده شد و من هم دیگر رغبتی برای همکاری با این مجله یا سایر مطبوعات نداشتیم و مشغول نوشتن شدم البته در خانه. این سرگذشت اجمالی من از کار در مطبوعات تا زمان حاضر بود.

کار حقوقی را از کجا شروع کردید؟

از سال ۱۳۴۲ وارد خدمت قضائی شدم تا سال ۱۳۶۲ که زمان بازنشستگی‌ام

بود. خدمت قضائی ام ۴ سال در بندر بوشهر بود. از قضا به شکل اتفاقی مهندس بازرگان و گروه نهضت آزادی در زندان برازجان بودند و من هم دادیار ناظر زندانشان بودم. هرچند وقت یکبار به بهانه سرکشی زندان می‌رفتم و استکانی چای با آن‌ها می‌خوردم. البته ساواک هم گزارشی روی پرونده‌ام می‌گذاشت که چرا با «خائنین!» نشست و برخاست دارم. مهندس ابوالفضل حکیمی عضو نهضت آزادی و از دوستان و هم‌شهری و هم‌کلاسی‌هایم از اعضاء نهضت آزادی نیز در همان زندان بود و بایسته بود که حرمت دوستی او را هم نگه می‌داشتم. الان هم اگر در زندان دوستی داشته باشم، می‌روم و او را می‌بینم و به من ربطی ندارد چه جرمی مرتکب شده‌است.

پس از بوشهر، به دماوند منتقل شدم و یک‌سال آن‌جا بودم و با شاپور غلامرضای معروف درگیری پیدا کردم و از آن‌جا در واقع به تهران «تبعیداً» شدم! تا سال ۱۳۵۷ در دادسرای تهران معاون دادستان و بازپرس و دادیار بودم. بعد از آن مدتی دادیار دادسرای استان و معاون اداره کل سجل کیفری و عفو و بخشودگی یا عضو اداره حقوقی بودم و در نهایت هم بازنشسته شدم.

۶۷ سال برای گرفتن پروانه وکالت دوندگی کردم. سرآخر هم کارم به شکایت از کانون وکلا کشید و پس از حدود ۷ سال جدال، موفق شدم پروانه وکالت بگیرم. علت هم آن بود که کانون وکلا نمی‌خواست به من پروانه بدهد، چون در حکم بازنشستگی‌ام نکته‌ای آمده بود که مثلاً این آقا جزو «مغضوبین» است و کانون جرأت نمی‌کرد پروانه بدهد. البته حق هم داشت. به هر حال کار من هم به شکایت در دادگاه‌ها و دیوان عالی کشور کشید تا بالاخره پروانه وکالت را گرفتم. از سال ۱۳۷۲ وکیل دادگستری هستم. الان هم به علت کسالت کار وکالت انجام نمی‌دهم. این

را هم بگویم که ۲۵ سال عضو یا دبیر کمیسیون انتشارات مجله کانون وکلای دادگستری بودم و با آقای آل داود که مرا به شما معرفی کرده‌اند در آن کمیسیون، همکار بودیم. امسال هم نخستین سالی است که کارم را با کانون وکلا پایان داده‌ام و کار نمی‌کنم. بعد از ۲۵ سال عضویت در کمیسیون انتشارات کانون وکلا کنار کشیدم. در واقع ما یک تیم بودیم که از کمیسیون رفتیم و همدیگر را در بیرون از آن جا می‌بینیم.

پیش از حضور در کمیسیون انتشارات، ارتباطی با حوزه کتاب داشتید؟

صرف‌نظر از این که مطبوعاتی قدیمی بودم، انتشاراتی به نام «نشر نور» را حدود سال ۶۳-۶۴ دایر کردم و چند کتاب هم چاپ کردم. همچنین درصدد چاپ کتابی ۷ جلدی بودم، مربوط به اسناد وزارت خارجه روسیه تزاری درباره ایران. این کتاب اثر مهمی است؛ یعنی بعد از ۱۰۰ سال و اندی که از دوره مشروطه می‌گذرد هنوز درباره این اسناد هیچ جا اسمی برده نشده است. در حقیقت این کتاب را من کشف کردم!

وقتی می‌خواستم نسخه روسی‌اش را پیدا کنم، هر جا رفتم نبود، نه در وزارت خارجه، نه در کتابخانه ملی و نه هیچ جای دیگر. در نهایت هم توسط یکی از دوستانم از طریق مبادلات دانشگاهی دانشگاه گلاسکو، نسخه روسی کتاب را تهیه کردند و از آن جا کتاب را برایم فرستادند. کتاب را با هزینه شخصی ترجمه کردم و جلد نخست که زیر چاپ رفت، ناشری که قرار بود با من کار کند، تقلب کرد و سرآخر کارم به شکایت کشید و او را در دادگاه محکوم کردم؛ و چون او با تعدادی از مدیران وزارت ارشاد ارتباط داشت در کارم کارشکنی‌ها کردند. البته جلد دوم کتاب را هم چاپ کردم. ولی از بس مرا آزار دادند، دلسرد شدم و انتشار جلد سوم را متوقف کردم. بعد از مدتی وقفه، تصمیم گرفته‌ام که دوباره ۷

جلد را چاپ کنم و الان برای بار دوم کتاب‌ها را ویراستاری می‌کنم. امیدوارم با وضعیت کاغذ و گرانی آن در این روزها بتوانم کتاب‌ها را چاپ کنم. بنابراین با مسئله نشر بیگانه نیستم. صرف‌نظر از این که خودم در مطبوعات حضور داشتم رأساً به وسیله نشر نور کتاب چاپ می‌کردم که آن را هم رها کردم و هنوز مشخص نیست دوره جدید کتابی را که عرض کردم توسط نشر نور چاپ کنم یا کتاب را به ناشری دیگر بسپارم. در واقع این تمام حضور من در عالم چاپ و نشر کتاب بود.

دفتر انتشاراتم هم در همان دفتر وکالتم در خیابان کریمخان زند است که الان هر دو بسته‌اند. پس از آن که ۷-۸ عنوان کتاب چاپ کردم به کلی دلسرد و از چاپ کتاب منصرف شدم، چون برخی از مدیران وزارت فرهنگ و ارشاد خیلی اذیتم کردند. از ۴-۵ نفر آن‌ها هم به دادگستری شکایت کردم و سال‌ها تحت تعقیب بودم. در اصل الان هم که کار می‌کنم از باب احساس وظیفه است و دلگرمی ندارم. بیشتر می‌خواهم اسناد نویافته مربوط به تاریخ مشروطه ایران چاپ شود. کتاب آبی را که اسناد وزارت خارجه انگلیس درباره همین دوره است - از امضای فرمان مشروطه تا زمان به سلطنت رسیدن احمدشاه قاجار - قبلاً در ۸ جلد توسط نشر نو منتشر کرده بودم، ولی تجدید چاپ نشده است. می‌خواهم این ۷ جلد کتاب هم چاپ شود و بعد از آن به تجدید چاپ کتاب آبی برسم. ولی با کسالتی که این روزها دارم نمی‌دانم می‌توانم این کار را به آخر برسانم یا نه.

کتاب مهم دیگری هم دارم به اسم دیوان ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی که جلد نخست آن در ۱۱۰۰ صفحه، سال ۵۸ از سوی مؤسسه امیرکبیر منتشر شد. معتقدم ابوالقاسم لاهوتی پدر شعر نو ایران است و نیما یوشیج از غیبت او نعمتی نصیبش شد. لاهوتی سیاسی بود و در روسیه

زندگی می‌کرد و نمی‌توانست خودش را در ایران عرضه کند. کتاب‌هایش هم غدغن بود. نخستین فردی که در ایران کار اساسی دربارهٔ لاهوتی انجام داد من بودم؛ کاری که انجام دادم ریشه‌ای بود و خیلی هم روی آن زحمت کشیدم. دلم می‌خواست بقیه این دیوان را با اسناد و مدارک نو یافته‌ام چاپ کنم که دچار بیماری و مدتی در بیمارستان بستری شدم. امیدوارم که این کار انجام شود، چون لاهوتی فعلاً در ایران تقریباً ناشناخته است ولی در آسیای میانه به هر کشوری بروید، ابوالقاسم لاهوتی را می‌شناسند. حتی به‌خصوص در تاجیکستان که خیابان و آمفی‌تئاتر ... هم به نامش هست و خانه‌اش را موزه کرده‌اند و شخصیت دوم ادبی تاجیکستان محسوب می‌شود. وقتی به دعوت آکادمی علوم تاجیکستان به آن کشور رفتم، کتاب دیوان لاهوتی را که در دستم بود، به رئیس آکادمی علوم تاجیکستان نشان دادم، رئیس آکادمی اول آن را از من گرفت و بوسید و بعد ورق زد. ارزش لاهوتی در تمام ۱۵ کشور آسیای میانه به همین شکل است، ولی ما ایرانی‌ها او را زیاد نمی‌شناسیم و لاهوتی را با «اقبال لاهوری» شاعر و بزرگمرد پاکستانی اشتباه می‌گیریم. در مقدمه کتاب هم استدلال کرده‌ام که تاریخ نخستین شعر نو نیما یوشیج با نخستین شعر نو ابوالقاسم لاهوتی ۱۱ سال فاصله دارد و نیما یوشیج دیرتر سرودن شعر نو را آغاز کرده است. به عقیده من از نظر مقایسه ادبی و سبک و استحکام کار، ابوالقاسم لاهوتی برجسته‌تر از نیماست. به تازگی در مصاحبه‌ای هم در مجلهٔ کتابستان، این نکته را توضیح داده‌ام که حق لاهوتی بیشتر است، ولی شانس نیما یوشیج بیشتر بود.

اشاره داشتید که وقتی جلد اول کتاب اسناد وزارت خارجه روسیه تزاری دربارهٔ ایران را ترجمه کردید ناشر دیگری هم آن را منتشر کرد و شکایت کردید. شکایتان در دایره یا بخش

خاصی از قوه قضائیه طرح شد یا به عنوان پرونده ای عمومی مورد بررسی قرار گرفت. لطفاً درباره چگونگی رسیدگی به این پرونده هم توضیح دهید که چه مراحل طی شد و چقدر زمان برد و نحوه رسیدگی چگونه بود؟

ناشر مورد بحث، همان ناشری بود که نسخه اصلی کتاب را از خودم گرفته بود، ولی ناجوانمردانه و از سادگی و بی آلاشی من درباره خودش سوءاستفاده کرد و کتابم را به صورتی دیگر و تقریباً به نام خودش چاپ کرد که کارم به شکایت کشید و او را محکوم کردم و کتاب او توقیف شد و ناگزیر شدم جلد اول را دوباره چاپ کنم.

فرمودید کار نشر انجام دادید و به برخی مشکلاتش هم اشاره کردید. اگر بخواهیم در این مورد به تفصیل سخن بگویید و مشکلات نشر را در آن دوران بیان کنید به چه مواردی می توان اشاره کرد. مثلاً کمبود کاغذ و زینک، قوانین ارشاد، رفتارهای دیگر ناشران و...

کار نشر در کشور ما، همواره با موانع بسیار دچار بوده است. در دوره گذشته هم وزارت فرهنگ و هنر همواره چوب لای چرخ ناشران و نویسندگان می گذاشت. در این دوره هم همان گرفتاری ها با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی پی گیری شده است و می شود کمبود کاغذ و زینک و دیگر لوازم نشر را نام برد که همواره قابل تحمل بوده است و هست، مشکل اساسی، کار بررسی کتاب است که دشواری به بار می آورد.

آن زمانی که انتشارات داشتید کار وکالت هم انجام می دادید؟

کار نشر را پیش از گرفتن پروانه وکالت آغاز کرده بودم و پس از پرداختن به کار وکالت، فراغتی برای این کار نداشتم هر چند که از دایره بیرون نبودم. توضیح این که من در سال ۶۲ بازنشسته شدم و بعد از بازنشستگی

انتشارات را دایر کردم و شروع کارم کتاب آبی بود. همزمان کتاب لاهوتی را هم شروع کردم. کتاب لاهوتی در سال ۵۸ چاپ شد. کتاب آبی را سال ۶۲ و ۶۳ چاپ کردم.

به کارهای حقوقی که انجام می‌دادید در حوزه نشر هم اختلافی بود که رسیدگی کنید؟

وقتی قاضی بودم بله، در کارهای ما مسائل نشر هم بود. البته وقتی به کمیسیون انتشارات کانون وکلا آمدم دیگر قاضی نبودم، ولی در دوره قضاوت‌م پرونده‌های زیادی درباره اختلاف بین ناشر و نویسنده یا نویسندگان با یکدیگر در دادسراها و دادگاه‌ها مطرح بود که بیشترشان به سرقت‌های ادبی مربوط می‌شد. اما هنگامی که دو نفر راجع به مسئله کتاب شکایت داشتند، چون در این رشته کارشناس رسمی نداشتیم، مجبور بودیم از وزارت فرهنگ و هنر آن دوره یا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فعلی درخواست کنیم یک نفر را بفرستند که درباره موضوع مورد نزاع، داوری کند و یا از ناشران درخواست می‌کردیم نظر بدهند که البته اظهار نظر آن‌ها هم فنی و علمی نبود و مقصود ما حاصل نمی‌شد.

سال ۵۲ نامه‌ای نوشتم به اداره فنی وزارت دادگستری مبنی بر این که ما در رشته نشر و کتاب کارشناس ویژه نداریم. آن موقع خواسته‌ام عملی نشد و بعد از سال ۵۷ دوباره به اداره فنی وزارت دادگستری نامه نوشتم که کارشناس می‌خواهیم. در نهایت آن قدر مکاتبه کردم تا این که بعد از بازنشستگی‌ام، امتحانی برای رشته کتاب و نشر برقرار کردند. در آن آزمون شرکت کردم و گویا تنها فردی که قبول شد، من بودم.

پس از قبولی در آزمون، پرسشنامه و اوراق را پُر کردم و مصاحبه را هم انجام دادم. گفتند که چند روز دیگر به من خبر می‌دهند که بروم و قسم بخورم و پروانه‌ام را بگیرم. هرچه منتظر شدم خبری نشد. در نهایت یک

سال از این ماجرا گذشت و یک روز رفتم پیش رئیس کانون کارشناسان دادگستری، آقای مهندس ایشاری که از قبل همدیگر را می‌شناختیم. وارد اتاق او که شدم گفت پروانه‌ات را گرفتی؟ گفتم نه. گفت ما این رشته را به خاطر تو دایر کردیم. گفتم هر چه هست به من پروانه نداده‌اند. تلفن کرد که پرونده‌ام را بیاورند. تا پرونده را باز کرد، معلوم شد استعلام کرده‌اند از سازمان‌های مربوطه که این شخص می‌خواهد پروانه کارشناسی کتاب و نشر بگیرد، شما نظرتان چیست؟ آن‌ها هم معلوم نیست به چه علتی، نوشته بودند که صلاح نیست و پرونده این کار هم بسته شد.

البته به نظرم، هنوز هم رشته کتاب و نشر در ایران کارشناس رسمی ندارد و در مراجع قضایی، وقتی دعاوی مطرح می‌شود، قضات همان سرگردانی را دارند که ما داشتیم.

گفتید در دوره‌ای که به کار حقوقی مشغول بودید پرونده‌های مربوط به نشر و ناشر هم داشتید و بخشی از آن‌ها به سرقت ادبی مربوط می‌شد. لطفاً به مواردی دیگری که در دادگاه مطرح می‌شد اشاره کنید.

بیشتر اختلافاتی که به شکایت در دستگاه قضائی می‌انجامید، درباره همان سرقت‌های ادبی یا اختلاف میان نویسندگان و ناشران می‌شد، به‌ندرت مسائل فرعی دیگر مطرح می‌شد که در خور توجه نبود.

سرقت‌های ادبی در تألیف بیشتر بود یا ترجمه یا تصحیح یا...؟
در همه زمینه‌هایی که توضیح دادم بود.

در بخشی از صحبت‌هایتان اشاره کردید که هنوز هم رشته کتاب و نشر در ایران کارشناس رسمی ندارد و در مراجع قضایی، وقتی دعاوی مطرح می‌شود، قضاوت با همان سرگردانی همراه

است که نیاز به کارشناس دارد؟

وقتی یک نفر مدعی است از کتاب او سرقت ادبی یا تقلید شده، فقط کارشناس این حوزه که تخصص داشته باشد می‌تواند اظهارنظر کند که چنین ادعایی درست است یا نه. این کار تخصصی و فنی است. کارمند وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و فرهنگ و هنر هم نمی‌تواند اظهارنظر کند، چون تخصص این حوزه را ندارد. یکبار از خود من شکایت شد. کتابی درباره‌ی شاه چاپ شده بود و من هم با نشر نور این کتاب را چاپ کرده بودم. از من شکایت شد که سرقت ادبی کرده‌ام. مدتی در بازپرسی رفت‌وآمد داشتیم تا بالاخره معلوم شد آن‌ها اشتباه کرده‌اند و من تبرئه شدم. در واقع می‌خواهم عرض کنم کسی که کارشناس این رشته است باید خیلی به این حوزه اشراف داشته باشد.

جز این مورد، موارد دیگری هم که نیاز به کارشناس بود وجود داشت؟

فراوان بود. مثلاً در زمانی، یکی از اعضای کمیسیون ما مقاله‌ای درباره‌ی محیط‌زیست آورد و ما هم آن را در مجله‌ی کانون چاپ کردیم. بعد از انتشار، یک استاد دانشگاه شکایتی سنگین و پرخاشگرانه برای ما فرستاد که این مقاله متعلق به من است و در فلان سال در فلان مجله چاپ شده‌است. کار را که بررسی کردیم دیدیم مقاله‌ها عیناً یکی است. یعنی همکار ما، کل مقاله آن آقا را به نام خودش چاپ کرده بود. کلی دردسر داشتیم و آن استاد دانشگاه می‌خواست به دادسرا شکایت کند، به زحمت منصرف کردیم. از این موضوعات در مطبوعات فراوان است. خودم در اواخر دوره‌ی گذشته مقاله‌ای نوشته بودم درباره‌ی تاریخچه دادگستری در ایران که در آن زمان منتشر شد. بعد از انتشار، دوستی پیش من آمد و گفت کتابی می‌نویسم و مقاله‌ات را بده که آن را مرور کنم. وقتی کتابش

چاپ شد دیدم که کل مقاله‌ام را در کتابش منتشر کرده است و حتی از من که نویسنده مقاله بودم نامی هم نبرده بود! البته حق داشتم که از او شکایت کنم ولی این کار را نکردم. چنین مسائلی بین نویسندگان و اهل قلم ساری و جاری است و یک مورد و چند مورد نیست. متأسفانه کارشناسی هم در این رشته وجود ندارد و یک نفر هم که در این رشته قبول شد، صلاح ندانستند کار کند!

دعواهایی که وجود داشت، بین ناشر و نویسنده یا ناشر با ناشر هم بود؟
بله، فراوان و اختلاف بین ناشر با ناشر هم بود. یک ناشر شکایت می‌کرد و مدعی می‌شد فلان ناشر، کتابی را که چاپ کرده امتیازش را من خریده‌ام و کتاب را چاپ کرده‌ام و خسارت مطالبه می‌کرد. یکی از معروف‌ترین اختلاف‌های بین نویسنده و ناشر، اختلاف بین مرحوم اسماعیل راین بود با مؤسسه امیرکبیر که مرحوم اسماعیل راین یک دوره سه‌جلدی کتاب راجع به فراماسونری در ایران چاپ کرده بود که خود من هم هشت سال درباره این کتاب با او همکاری بودم. کتاب را به انتشارات امیرکبیر داد که چاپ کنند و اسامی فراماسونرهای ایران را شامل می‌شد. بین اسماعیل راین و مؤسسه امیرکبیر بر سر تیراژ کتاب اختلاف پیش آمد. ماجرا خیلی طولانی شد و فرجام آن هم به مرگ اسماعیل راین ختم شد. به این صورت که کار اسماعیل راین و امیرکبیر بالا گرفت تا این که یک روز که اسماعیل راین با وکیلش به مؤسسه امیرکبیر رفته بود، در آن جا اتفاقی افتاد که راین جابه‌جا سگته و فوت کرد. این ماجرا یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی بود که بین مؤلف و نویسنده، یا مؤلف با یک مؤسسه انتشاراتی آن هم یک مؤسسه انتشاراتی بزرگ پیش آمد. البته اسماعیل راین با انتشارات جاویدان هم اختلاف داشت و این دو مورد را شخصاً در جریان بودم. در کل شکایت بین نویسندگان و ناشرها زیاد بوده و هست؛

چون روابط نویسندگان و ناشر در واقع یک نوع مسابقه طناب‌کشی است. البته در ۹۰ درصد از مواقع نویسندگان ضرر می‌کند و ناشر برنده است، چون صحبت بر سر تیراژ است و مثلاً ناشر می‌گوید فلان نسخه چاپ کرده است، اما نویسنده چطور می‌تواند یقه‌اش را بگیرد و خلاف آن را اثبات کند؟ موضوع راین و امیرکبیر هم از همین مقوله بود یعنی بر سر تیراژ کتاب که آخر هم به جایی نرسید و جالب‌تر این که هم راین و هم امیرکبیر، راضی بودند من در کار آن‌ها داوری کنم و من در این باره، اقداماتی هم کردم اما پیش از آن که کارم به سامان برسد، با مرگ راین، همه کارها به هم ریخت و منتفی شد. این یکی از دردناک‌ترین حوادث مربوط به اختلاف ناشر و نویسنده بود. از این قبیل پرونده‌ها زیاد داشتیم. **موضوعاتی که وجود داشت فقط درباره تعداد تیراژ و دستکاری در کتاب بود؟**

نه، موضوعات جنبی دیگری هم بود. مثلاً یکی حق‌التألیف نویسندگان یا صاحب‌اثر بود که به‌درستی پرداخت نمی‌شد. خودم چند حق‌التألیف از ناشرانی که برایم کتاب چاپ کردند طلب دارم. خدا رحمت کند، مرحوم پروفسور مهرین شوشتری را که نویسنده بسیار با شخصیتی بود و در حوزه تاریخ باستان خیلی کار کرده بود، روزی در خانه‌اش در شهرک نفت صحبت می‌کردیم به ایشان گفتم: آقای مهرین، کارهایی که شما می‌کنید حق‌التألیف خوبی هم می‌گیرید؟ خندید و گفت: ای آقا کدام حق‌التألیف؟ حق‌التألیف یک دروغ سیزده است، چیزی به ما نمی‌دهند. فی‌الواقع کمتر نویسنده‌ای است که توانسته باشد از راه حق‌التألیف که ناشر می‌دهد زندگی‌اش را سروسامان بدهد.

اختلافات هم به دادگاه کشیده می‌شد؟

بله فراوان، من چندین مورد در شعبه خودم داشتم و شعبه‌های دیگر هم

داشتند. به همین جهت ما احساس کردیم که این رشته به کارشناس رسمی نیاز دارد.

از این مواردی که شعبه شما رسیدگی می کرد یکی دو مورد را می فرمایید؟

یادم نمی آید چون مربوط به قبل از سال ۵۷ است. می دانم که یک اختلاف دائمی بین مؤلف و نویسنده و ناشر بود و عموماً شکایت به دادگستری کشیده می شد و نمونه های زیادی وجود داشت. مرحوم حمید مصدق هم وکیل دادگستری بود و کارهای این چنینی را قبول می کرد که بعد از فوت او پرونده هایش را به دفتر من آوردند و پرونده های ناتمامی را که داشت تمام کردم و حق الوکاله اش هم به زن و بچه اش رسید. تعداد زیادی از آرشو او هم مربوط به همین نوع شکایات بود که نویسندگان به او وکالت داده بودند.

مشکلات از کجا بود که به دادگاه کشیده می شد؟

مسائل مطروحه بین نویسنده و ناشر، غالباً بر سر مسائل مادی یعنی حق الزحمه یا حق التألیف است. در واقع برای این حوزه قراردادهای تیپ نداریم. در اداره ثبت شرکت ها برای شرکت های تجاری قرارداد تیپ دارند که با اندکی تغییرات می توان آن ها را منعقد کرد، ولی در این رشته قرارداد تیپ وجود ندارد و مذاکره ای و توافقی است. مثلاً شما می آید پیش من ناشر و می گوید فلان کتاب را دارید و من هم به عنوان ناشر می گویم که از روی قیمت کتاب، فلان درصد مبلغ را به شما می دهم. از آن به بعد نویسنده دسترسی به کتاب ندارد و نمی داند ناشر چند جلد چاپ می کند. ناشر می گوید ۵۰۰ نسخه چاپ کرده و حق التألیف را می دهد، در حالی که مثلاً ۱۵۰۰ نسخه چاپ کرده یا این که چاپ دوم زده و می گوید هنوز چاپ اول است و از این قبیل مسائل.